

مجلس سوّم: مفسد علمای سوء و حرمت تبعیت از
آنها

به مناسبت ولادت امام حسن عسکری علیه السّلام

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ وَ أَشْرَفِ بَرِيَّتِهِ

مُحَمَّدِ الْحَمِيدِ الْمَحْمُودِ وَ عَلَى آلِهِ أُمْنَاءِ الْمَعْبُودِ

ولادت امام حسن عسکری علیه السلام

حضرت أبو محمد امام حسن عسکری، فرزند حضرت امام علی بن محمد هادی علیهم السلام، در سنه ۲۳۱ یا ۲۳۲ هجری در مدینه منوره متولد شدند. آباء آن حضرت نیز همه در مدینه منوره متولد شده‌اند؛ به جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در مکه و در جوف کعبه متولد شده‌اند، و به جز حضرت امام زمان که تولد آن حضرت در سامراء است، بقیه ائمه تولدشان در مدینه است.^۱

جو حاکم در زمان امام حسن عسکری

^۱ الدرّ النظیم، ص ۷۳۷.

سامراء در آن زمان پایتخت و مرکز جیش خلفای بنی عبّاس بود، لذا برای از بین بردن احساسات مردم و عدم تحریکات و تحرّکات احتمالی، خلیفه عبّاسی در سنه ۲۳۶ هجری آن حضرت را در معیت پدرشان حضرت امام علیّ النّقی علیه السّلام از مدینه به سامراء تبعید کرد، و سنّ حضرت امام حسن عسکری در آن وقت چهار سال بود. حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام و پدرشان در تمام مدّت عمر در سامراء حبس و تحت نظر بودند.

البتّه تبعید، تبعید حضرت امام هادی بود نه حضرت امام حسن عسکری؛ ولی چون حضرت امام حسن عسکری طفل خردسالی بودند، طبعاً در معیت پدر به سامراء آمدند. حضرت امام هادی هجده سال تمام در سامراء تبعید و حبس نظر بودند؛ حتّی افرادی که با آن حضرت ملاقات می کردند خیلی محدود بود، و همه در منزل آن حضرت رفت و آمد نداشتند. تا اینکه حضرت امام هادی در سنه ۲۵۴ از دار دنیا رفتند، و ولایت و امامت به فرزندشان حضرت امام عسکری - که در آن وقت سنّشان بیست و دو سال بود - منتقل شد. امامت آن حضرت تا سنه ۲۶۰ ادامه

داشت تا اینکه در سن بیست و هشت سالگی به سمّ مُعْتَمِد از دار دنیا رحلت کردند.

یعنی از ائمه ما که سنشان خیلی کم است: یکی حضرت امام حسن عسکری است که در بیست و هشت سالگی رحلت کردند، و دیگری حضرت امام جواد، امام محمد تقی است که در بیست و پنج سالگی رحلت کردند.

عدم دسترسی شیعیان به آن حضرت

دوران زندگی بر حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسکری خیلی سخت می‌گذشت، بالأخص در دوره امامت امام حسن عسکری که حتی خواص شیعه هم آن حضرت را ملاقات نمی‌کردند و می‌ترسیدند. به ندرت وقتی به امر خلیفه‌ای حضرت از منزل بیرون می‌آمدند تا در رکاب آن خلیفه و با خلیفه جایی بروند، شیعیان در راه آن حضرت را می‌دیدند، و الاً آزاد نبودند که خدمت حضرت برسند و از آن حضرت استفاده کنند؛ مگر افراد خیلی اندک از علما و بزرگانی که جزء خصیصین و حواریین آن حضرت بودند و نام آنها در کتب رجال ثبت شده است.

و بعضی چنین احتمال می‌دهند که این یک مصلحت خدایی بوده است؛ چون زمان رو به

غیبت کبری می‌رفت، لذا خداوند علیّ اعلیٰ این‌طور جریانات را پیش آورد که شیعه کم‌کم به غیبت امام عادت کند. به تدریج از زمان رحلت امام نهم زمان رو به غیبت رفت، یعنی دسترسی به ائمه و استفاده از محضر شخصی آنها در عالم ظاهر، به تدریج کمتر می‌شد؛ و در زمان حضرت امام هادی امام را کمتر می‌دیدند، و در زمان حضرت امام حسن عسکری خیلی کمتر می‌دیدند، و در زمان حضرت امام زمان در غیبت صغری آن حضرت را خیلی کم می‌دیدند، و در غیبت کبری که خیلی خیلی کم می‌دیدند.

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام به زهر معتمد عبّاسی شهید شدند، و شهادت آن حضرت را ما مفصّلاً در جلسهٔ یک ماه قبل که روز هشتم ماه ربیع‌الاول و روز شهادت آن حضرت بود، بیان کردیم.

متوکّل، خلیفهٔ عبّاسی آن حضرت را به زندان انداخت و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام مدّتی در زندان بودند. وجه به زندان انداختن آن حضرت و اینکه چرا آن حضرت را به زندان انداخت، معلوم نشده و در تواریخ چیزی نوشته‌اند؛^۱ ولی خُب البتّه معلوم است که

^۱ مطلع انوار، ج ۹، ص ۴۲۷ به نقل از الشّیعة و التّشیع، ص ۲۷۰؛ مطلع انوار،

همان حسد و حقدی که بنی عباس نسبت به علویین داشتند، و تحریکاتی که از بعضی افراد و جوانب می شد و خبرهایی که جواسیس می آوردند و نمّامی ها و سخن چینی هایی که می کردند، موجب این شد که آن حضرت مدّتی در زندان متوکّل بودند.

بعد از متوکّل، منتصر و معتزّ و مهدی و معتمد، خلفای عبّاسی هر یکی بعد از دیگری خلافت کردند و این دوران های متعدّد و خیلی سخت را حضرت امام حسن عسکری گذراندند.

صفات امام حسن عسکری علیه السّلام

امام عسکری علیه السّلام مانند سایر ائمّه، مرد با وقار و با شخصیت و آرام و ساکت و پر عقل و پر فکر بودند؛ و همان طوری که در تاریخ نقل شده، دشمنان آن حضرت هم مانند احمد بن عبیدالله بن خاقان - با اینکه یک شخص ناصبی و از دشمنان اهل بیت بوده است - احوالات آن حضرت را مفصّلاً نقل کرده و آن حضرت را به این مدائح و این صفات ستوده و در مقام تعریف

ج ۶، ص ۴۲۶ به نقل از ریاض السّالکین، ج ۱، ص ۱۹۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۹ یکی از علل این امر را سعایت و حسادت جعفر کذاب بیان نموده اند. (محقّق)

گفته است:

در سامراء مردی بود از خاندان علویین با این خصوصیت که بر همه مقدم و از همه محترم تر بود، و مردی آرام و با فکر و با تعقل بود، سیمای گندم گون و چشم های درشت و قد متوسطی داشت، استخوان بندی بدنش محکم بود، حرکت که می کرد مانند یک کوه وقار بود. خلفا و وزرا و بزرگان آن مملکت به آن حضرت احترام می کردند، شیعه آن حضرت را مقدم می داشت، و تمام علویین ایشان را سید و سالار خود می دانستند؛ درحالتی که پیرتر از آن حضرت در میان علویین بسیار بود.^۱

الآن شما که کنار قبر آن حضرت در سامراء می روید، آنجا خانه خود آن حضرت بوده است، یعنی حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت سید حسین - برادر حضرت امام حسن عسکری - و حضرت حکیمه خاتون و حضرت نرجس خاتون، همه را در خانه خودشان دفن کردند و بعدها آن خانه تبدیل به رواق و ضریح و صحن و اینها شد. خیلی قبر نورانی و فضای نورانی که اصلاً محسوس است که یک فضای باز و متسع است

^۱ الکافی، ج ۱، ص ۵۰۳.

و اینها همه از آثار و جلوه‌های خود حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام است.

بزرگان احوالات آن حضرت را مفصّل ذکر کرده‌اند، گرچه آنچه باید و شاید از حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام برای ما مفصلاً نقل نشده است؛ زیرا اولاً: عمر آن حضرت کوتاه بود، ثانیاً: آن حضرت همیشه در تبعید بودند و امکان دسترسی همه شیعیان نسبت به آن حضرت نبود؛ لذا آن مقدار از فرمایشات و کلمات آن حضرت که بزرگان نقل کرده‌اند، مفصّل در کتب ثبت و ضبط شده است، و بزرگان روی فرمایشات آن حضرت استشهاد می‌کنند.

بحثی راجع به منبر

من امروز قصد صحبت کردن و حال منبر رفتن نداشتم؛ چون کارهای زیادی دارم، مثل به مسجد رفتن و آماده کردن مجلس و جارو زدن و... . از طرفی ما واقعاً بعضی اوقات در منبری دچار فقر می‌شویم؛ اصلاً یک منبری می‌خواهم دعوت کنم، واقعاً متحیر می‌شوم. چند نفری هستند که عین آیات قرآن و اخبار را صحبت می‌کنند، که خب آنها غالباً مجالس دهگی و جلسات دارند، و با بنده تماس می‌گیرند و می‌گویند ما در این وقت نمی‌توانیم. و بعضی

دیگر هم که ما نمی‌خواهیم بیایند، چون هیچ به دست انسان نمی‌دهند؛ نه آیه‌ای، نه تفسیری، نه خبری. یک حرف‌هایی می‌زنند و مطلب تمام می‌شود، و انسان هم دستش خالی می‌ماند.

لذا خود من متمایل نیستم و خسته می‌شوم که یک نفر برود بالای منبر و حرف‌های مناسب نزند! اصلاً مثل اینکه یک کوه را روی سر من می‌کوبند، خسته می‌شوم؛ یا مثل اینکه لای آسیابم - دیدید وقتی که آسیاب را می‌گردانند، جناب گندم و جو و امثال آنها قِرچ قِرچ صدا می‌کنند - و درون آسیاب له می‌شوم و خسته می‌شوم ولی صدایم در نمی‌آید! اما یکی که صحبت کند و آدم را به خدا، به آخرت و به امام دعوت کند، یا روایتی، حکایتی و سرگذشتی از امام بخواند، خُب آدم زنده می‌شود!

علامه طهرانی: «من خودم خیلی محتاج هستم

به اینکه موعظه بشنوم!»

خصوصیات و ویژگی‌های منبر و خطابه (ت)

این را هم همه شما باور کنید که من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم! و واقعاً کسی که موعظه می‌کند یا منبر می‌رود و حرف خدا را می‌زند، این قدر لذت می‌برم و این قدر گوش می‌کنم و این قدر حظّ می‌کنم که

اصلاً حیف است از منبر پایین بیاید! کیف می‌کنم
کسی بنشیند آیه قرآن بخواند، خبر بخواند،
موعظه کند و من گوش کنم! دیشب خوابی

۱ شایان دقت است این مطلبی که مرحوم علامه - رضوان الله علیه - تذکر
دادند که: «من خودم خیلی محتاج هستم به اینکه موعظه بشنوم.»
در خبر است که:

قال رسولُ الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لِابْنِ مَسْعُودٍ: «اقْرَأْ عَلَيَّ!»
قال: فَفَتَحْتُ سُورَةَ النِّسَاءِ، فَلَمَّا بَلَغْتُ ﴿سوره نساء (۴)﴾
آیه (۴۱)، رَأَيْتُ عَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ مِنَ الدَّمْعِ، فَقَالَ لِي: «حَسْبُكَ الْآنَ.»
(بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۱۶)

«رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به

ابن مسعود امر فرمودند: «قرآن بخوان!»

ابن مسعود شروع کرد به خواندن قرآن از اوّل
سوره نساء تا این آیه: ﴿در چه حال هستی ای
پیغمبر، در وقتی که ما در روز قیامت از هرامتی یک
گواه و شاهد بر اعمالشان بیاوریم، و تو را شاهد و
گواه بر اعمال آن گواهان قرار دهیم؟!﴾

در اینجا پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گریه
کردند و فرمودند: «دیگر کافی است!»

رسول خدا آیات را استماع می‌کرد و اشک از چشمانش سرازیر بود
درحالی که قرآن از نفس مطهر و متصل به غیب خود آن حضرت صادر
می‌گردید و به مخاطبین القا می‌گردید. از اینجا معلوم می‌شود که تأثیر شنیدن
و استماع حتی در صورت اطلاع مخاطب بر مطلب قابل انکار نمی‌باشد.
و لذا بزرگان شرایطی را برای منبر و منبری مدّ نظر داشته‌اند و به آن پایبند

بوده‌اند، و از جمله آنها اینکه:

منبر باید پشت به قبله باشد تا اینکه مستمعین رو به قبله بنشینند و به سخنان خطیب گوش فرا دهند. و خطیب باید از منبر برای ایراد خطابه استفاده کند نه از تریبون، زیرا تریبون از دست آوردها و فرهنگ غرب آمده است و قطعاً تأثیری که از منبر برای مستمعین حاصل می‌شود هیچ‌گاه به واسطه تریبون و میز پیدا نخواهد شد.

مطلب دیگر اینکه: منبری باید میزان معرفت و سطح آگاهی شنوندگان را مد نظر قرار دهد و مطابق با سعه معرفتی آنان مطلب را انتخاب کند و آنها را بالا آورد و رشد دهد، و بالاتر از حد فهم آنان سخن نگوید. و اینکه بعضی می‌گویند: «ما سخن خود را می‌گوییم، مخاطبین خود افق فهم و درک خویش را بالا آورند!» سخن غلطی است؛ زیرا اولاً وظیفه ارتقاء معرفت و بصیرت بر عهده شخص خطیب است، و الاً دیگر سخن گفتن معنی و مفهومی نمی‌داشت! ثانیاً مخاطب به واسطه عدم درک صحیح از سخنان خطیب، دلسرد و کسل می‌گردد و دیگر جایی برای رشد و صعود او باقی نمی‌ماند.

خطیب نباید سخن خود را به درازا بکشاند و موجب ملال و افسردگی افراد گردد، زیرا طولانی شدن خطابه آثار مطلوب خود را زائل می‌گرداند. منبر از حدود چهل و پنج دقیقه تجاوز نکند. و اگر از صدای خوش بهره‌مند است، در میان خطابه چند بیتی از اشعار آبدار حضرت مولانا جلال الدین رومی و حافظ شیرازی و سایر بزرگان از اهل معرفت با صدای خوش بخواند که باعث نزول رحمت و استجلاب فیض خواهد شد.

مطلبی را که برای ارائه انتخاب می‌کند، با استفاده از آیات وحی و احادیث مستند از حضرات معصومین علیهم السّلام و سخنان اهل معرفت باشد، و از مطالب روزمره که همگان از آنها مطلع می‌باشند پرهیز نماید. و بداند که طرح مفاهیم و مبانی نورانی معرفت، موجب تغیر و تحوّل حال و هوای مجلس و نزول برکات است؛ و در مقابل، مطالب سست و عادی، آن نورا نیت و روحانیت را از فضای مجلس سلب می‌نماید.

بنابراین خطیب باید پیش از خطابه کاملاً به اطراف و جوانب مسئله اشراف داشته باشد، و برای تحصیل این منظور ساعت‌ها به مطالعه در منابع و مدارک بپردازد. و اگر آیه و روایتی می‌آورد، یا از روی نوشته‌ای بخواند و یا اگر از حفظ می‌خواند باید بدون غلط و دقیق خوانده شود. و نسبت به مطالبی که خود هنوز به عمق و درک کافی آنها نرسیده است، سخنی نگوید و مردم را به اشتباه و ابهام و خدای ناکرده انحراف نیندازد. مطلب برای گفتن بسیار است، دلیلی ندارد که انسان بخواهد به آن مطالب بپردازد و خلاصه عرض اندامی بکند. ورود در این‌گونه مباحث را بر عهده اهل فن و اهل خبره قرار

دهد.

منبری باید بداند همین که بر روی منبر قرار می‌گیرد، در جایگاه رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم قرار می‌گیرد و فقط باید به آنان فکر کند و هیچ فرد و شخصیت دیگری را در نظر نیاورد، و بداند باید در روز قیامت به صاحب شریعت و والی امر، حضرت حجّة بن الحسن ارواحنا فداه پاسخگو باشد؛ پس زنهار زنهار که شخصیت دیگری را - هر که می‌خواهد باشد - در این موقف بگنجانند و در راستای ترویج و تبلیغ او سخنی بر زبان برانند!

افرادی که در مجلس حضور پیدا می‌کنند نباید نامی از آنها برده شود و یا برای واردین صلوات فرستاده شود. و اگر در مجلس ختم و ترحیم شخصی سخن می‌گوید فقط باید به بیان مناسبات این موضوع پردازد و مردم را به سمت و سوی عالم آخرت و عقبات در پیش رو تنبّه و توجّه دهد، و از بیان اوصاف و حالات دنیوی و شخصیت متوفی پرهیز کند، مگر اینکه در راستای حرکت و سیر به عالم عقبی باشد و تذکر آن موجب تنبّه و توجّه شود.

در این مجالس خطیب باید به ذکر سنن مشروعه و آداب وارده از شرع مقدّس پردازد و مردم را به سمت اتباع از سنت اسلام و تشیع سوق دهد، و اعوجاج و انحرافی را که در طیّ زمان بر این سنت وارد شده است توضیح دهد. مثلاً راجع به اقامه مجالس عزا و ترحیم باید بگوید که فقط سه روز است، و هفت و چهل و سال در شرع وارد نشده است، به خصوص اربعین که فقط مختصّ سیدالشهداء علیه السّلام می‌باشد و درباره هیچ‌یک از معصومین نیز معمول نبوده است.

منبری در قرائت روضه باید به مقاتل صحیح و مستند مراجعه کند، و از بیان آنچه در بین السنه و افواه رایج است پرهیز نماید.

از جمله مطالبی که بسیاری از خطبا، علی الخصوص مداحان و ذاکرین، به غلط آن را سنت و روش خویش قرار داده‌اند، مسئله ذکر مصائب اهل بیت علیهم السّلام در مجالس جشن و سرور و موالید آنها است. مجلس جشن خصوصیات خود را دارد و نباید با حزن و غم توأم شود، و الا آثار خود را از دست می‌دهد. ذکر مصیبت و روضه و حزن و گریه در مجالس سوگواری اهل بیت به جای خود، و جشن و سرور و شادی و انبساط در محافل و مجالس فرح به جای خود؛ آثار و برکات هر کدام از این دو مجلس برای تحوّل حال و نورانیّت نفس لازم است، و فقط منحصر به حزن و گریه بر مصائب آنها نمی‌باشد.

منبری باید برای رضای خدا سخن بگوید و به هیچ وجه در فکر و ذکر هدیه و پاداش مادی نباشد و با صاحب مجلس درباره مبلغ سخنی نگوید، و حتی پس از دریافت مقدار آن را نشمرد و از کمیت آن اطلاع حاصل ننماید. و اگر احیاناً متوجّه مقدار آن گردید و آن را اندک شمرد، مبادا به روی آن

دیدم که آن خواب من را الزام کرد که امروز
برایتان صحبت کنم. خواب خوب و مفصلی
بود؛ مفاهیمش هم این بود که خلاصه باید کار
کنی! خیلی خواب خوبی بود؛ البته آن خواب
منحصر به من نبود، جمعیتی بودند، إن شاء الله که
همه رفقای ما در آن خواب شریک هستند! چون

شخص بیاورد و به رخ او بکشد، که در این صورت تمام زحمات و
تلاش‌های او یکسره بر باد می‌رود و چیزی دست او را نخواهد گرفت و در
باتلاق هواهای نفسانی و تعلقات شهوانی فرو خواهد رفت.

منبری در گفتار نباید ملاحظه مصالح دنیوی و شئون مادی را بکند، بلکه
آنچه را که خیر و صلاح مخاطبین می‌پندارد باید بیان کند و ملاحظه‌ای
ننماید. و اگر به جایی قول داده است، جای دیگر نرود و به تعهد خود ملتزم
باشد.

از جمله اموری که لازم است در مجالس به آن توجه شود، تقدّم و تأخّر
خطیب و مدّاح است. در مجالس وعظ و محافل اهل بیت علیهم السّلام ابتدا
ذکر مصیبت و یا مدیحه توسط ذاکر قرائت شود، آنگاه خطیب به ایراد خطبه
و موعظه و ارشاد پردازد که در این صورت تأثیر سخنان و موعظه بهتر و
بیشتر خواهد بود.

دعاهای پس از خطابه باید عمیق و سنجیده و پرمحتوا باشد و از روی قصد
و انشاء و نیت صورت بگیرد، نه از روی عادت و روش معتاد.

خطیب باید نسبت به تاریخ اسلام و ائمه هدی علیهم السّلام اشراف و اطلاع
کافی داشته باشد، و حتماً در هر منبر از وقایع و حوادث و مطالب زمان
معصومین علیهم السّلام سخن به میان آورد و مردم را نسبت به تاریخ اسلام
مطلع گرداند، و از احوال بزرگان و عرفای الهی و حکایات آنها و سخنان
گهربار آنان به خطابه و سخنان خویش رنگ و جلا دهد و به آن مطالب روح
و جان ببخشد. و به عبارت دیگر، نمونه و تمثّل عینی مبانی و معارف الهی
را در ضمن بیان حکایات و تاریخ عرفای الهی به مخاطبین القا نماید و نشان
دهد. در این زمینه مطالعه کتاب‌هایی از قبیل تذکرة الاولیاء شیخ عطار و
طرائق الحقائق شیروانی و حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی و غیر آنها می‌تواند
مفید باشد.

ناگفته نماند: آنچه را که درباره خطبا و اهل منبر مذکور شد، درباره ذاکرین
و مداحان نیز ساری و جاری است. (معلق)

آن خواب یک علائمی هم نسبت به امروز داشت، و حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام هم که با این خصوصیات و پدر امام زمان و... هستند؛ لذا از خواب بلند شدم و گفتم: این خواب معنایش این است و باید امروز منبر بروم، لذا تصمیم گرفتم که مقدار مختصری از احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام صحبت کنم.

حدیث امام حسن عسکری علیه السّلام راجع

به علما

ما امروز می‌خواهیم یکی از فرمایشات حضرت امام حسن عسکری را که در تفسیر آیه شریفه: **(وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ * فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ)**^۱ فرموده‌اند، برای شما بیان کنیم و کلماتمان را به تفسیر این آیه اختصاص دهیم.

عبارتی است که بزرگان علما از حضرت امام

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۷۸ و ۷۹. ولایت فقیه در حکومت اسلام، ج ۲، ص ۷۵:

«بعضی از اهل کتاب (یهود و نصاری) اُمّی هستند؛ یعنی مردمی بی سواد هستند که اصلاً کتاب (تورات و انجیل) را نمی‌شناسند مگر امانی، و از کتاب خودشان هیچ نمی‌دانند و تشخیص نمی‌دهند * پس وای برای کسانی است که کتاب (تورات) را با دست‌های خود می‌نویسند (تحریف می‌کنند) سپس می‌گویند: این نوشته از طرف خداست.»

حسن عسکری علیه السّلام نقل کرده‌اند که آن حضرت از حضرت امام صادق علیه السّلام روایت کرده‌اند:

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلِّدُوهُ؛^۱

«اما آن کسانی از فقها که نفس خود را در مقام مصونیت و عصمت دریاورند، دین خود را حفظ کنند، ترک هوای نفس کنند، سراپا مطیع امر مولای خود

باشند؛ بر عهده عوام یعنی عامه مردم است که از آنها تقلید کنند.»

این یک جمله‌ای است که ما در کتب فقهی و در بسیاری از کتب اصول می‌بینیم و در باب اجتهاد و تقلید یکی از ادله‌ای که بر لزوم تقلید اقامه می‌کنند، همین حدیث است که مفصل روی آن بحث‌ها دارند. و مرحوم سید محمدکاظم یزدی در مقدمه عروة الوثقی در باب اجتهاد و تقلید این روایت را ذکر می‌کند و این روایت خیلی دارای معنا است.

لزوم وجود نور الهی در دل مجتهد صاحب

فتوا

^۱ الإحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۹.

هر چند بعضی گفته‌اند: از این روایت بیشتر از معنی عدالت استفاده نمی‌شود؛ یعنی مجتهد فقط باید عادل باشد، و «صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِذِينِهِ، مُخَالَفًا عَلٰی هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ» اینها یعنی باید عادل باشد. کما اینکه مرحوم آیه الله بروجردی و بعضی دیگر مانند مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و امثال اینها هم می‌گفتند: «بیشتر از همین معنای عدالت استفاده نمی‌شود.»^۱

اما شاید با توجه بیشتر بتوانیم بگوییم معنای بالاتری از این روایت استفاده می‌شود؛ نه فقط عدالت معمولی. اصلاً آن کسی می‌تواند فتوا بدهد و صاحب تقلید باشد که یک نور الهی در دل او باشد تا نفس او را از همه مشتیهاتی که بر خلاف رضای خداست، در مصونیت و عصمت درآورد؛ یعنی هوای نفسش را زیر پای خودش له کند و سراپا مطیع امر خدا باشد. چنین شخصی باید فتوا بدهد؛ ولی شخصی که به این مرحله نرسیده باشد حق فتوا ندارد.^۲

این روایت را که امروز در تفسیر: **(وَمِنْهُمْ**

^۱ رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۹۸.

^۲ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۱۰۳ - ۱۱۰؛ رساله اجتهاد و تقلید، ص ۶۲، تعلیقه.

أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ).^۱ برای شما می خوانم،

مرحوم شیخ انصاری در باب ظن، در حجیت خبر واحد ذکر می کند و می گوید: «آثار صدق و واقعیت از مضامین این روایت مشهود است.»^۲

روایت، روایت عجیبی است و من این روایت را از اصل سند آن برای شما نقل می کنم. اصل سند این روایت در احتجاج شیخ طبرسی، در احوالات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است که با سند متصل خود، این روایت را از آن حضرت ذکر می کند. حالا روایت را خوب گوش کنید تا ما برسیم به استشهاد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از حضرت امام صادق علیه السلام راجع به «فَأَمَّا مَنْ كَانِ مِنَ الْفُقَهَاءِ»:

و بالإسناد الذي مضى ذكره عن أبي محمدٍ

العسكريّ عليه السلام في قوله تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ

أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ﴾؛^۳

می گوید: «با همان سندهایی که سابقاً ذکر شد،

این روایت منتهی می شود به حضرت ابي محمد

العسكريّ عليه السلام در تفسیر آیه شریفه:

﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٌّ﴾.

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۷۸.

^۲ فرائد الأصول، ج ۱، ص ۱۴۱.

^۳ الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۵۶.

در معانی اُمّی و اَمانی

این آیه راجع به یهود است که می‌فرماید:
جماعتی از آنها اُمّی و درس‌نخوانده هستند، عالم
نیستند و سواد ندارند، طبقه عامّه مردم هستند و
از کتاب خدا و تورات هیچ خبری ندارند الاّ یک
خیالات و آرزوهایی که علمای آنها به آنها گفتند،
و آنان هم به آن خیالات و اوهام دلبستگی پیدا
کردند، و از روی تلقین باطلی که علما به آنها
دادند، آن را کتاب خدا و تورات شمردند.

حضرت در ﴿وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ

إِلَّا اَمانی﴾ می‌فرماید:

إِنَّ الْأُمِّيَّ مَنْسُوبٌ إِلَىٰ أُمِّهِ، أَيْ: هُوَ كَمَا خَرَجَ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، لَا يَقْرَأُ وَلَا يَكْتُبُ؛

﴿(اُمِّيُونَ)﴾: یعنی مادری‌ها، اُمّ: یعنی مادر، اُمّی:

یعنی کسی که سوادش

همان قدر است که از شکم مادرش بیرون آمده،
چیزی نخوانده، یاد نگرفته، مطالعه نکرده، بحث
نکرده است.»

اُمّی این درس‌نخوانده‌هایی هستند که:

لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ الْمُنَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ وَلَا الْمُتَكَذَّبَ بِهِ، وَلَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَهُمَا؛

«اینها بین آن کتابی که از آسمان نازل شده با آن

کتابی که به دروغ به خدا نسبت دادند، هیچ فرقی

نمی‌گذارند؛ بین تورات واقعی با تورات مجعول

فرق نمی‌گذارند؛ بین آیاتی که خدای علیّ اعلیٰ

بر حضرت موسی فرستاده و آیاتی که علمای
 یهود تحریف می کنند و به خورد مردم می دهند،
 هیچ فرقی نمی گذارند و به آنها هر چه را بگویند
 که خدا این طور گفته است، آنها همین طور قبول
 می کنند. و خداوند در اینجا این **(أُمِّيُونَ)** را
 تنقیص می کند و می گوید: ”وای بر این عوام
 مردم که حرف علمای خودشان را بی چون و چرا
 گوش می کنند!“

خوب گوش کنید مطلب از دستتان نرود تا
 برسیم به نتیجه.

(إِلَّا أَمَانِيَّ) ای: إِلَّا أَنْ يُقْرَأَ عَلَيْهِمْ وَيُقَالُ لَهُمْ: إِنَّ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ وَكَلَامُهُ؛
 «اینها از کتاب خدا هیچ نمی دانند مگر امانی.
(أَمَانِيَّ) یعنی آنچه را که بزرگان و علمای آنها به
 سلیقه خودشان برای آنها می خوانند و می گویند:
 این کتاب خداست، این کلام خداست.»
 لَا يَعْرِفُونَ إِنْ قُرِئَ مِنَ الْكِتَابِ خِلَافَ مَا فِيهِ؛
 «اگر خلاف کتاب خدا را برای آنها بخوانند، اینها
 نمی فهمند و درک نمی کنند که این خلاف
 است.»

تکذیب نبوت پیغمبر و امامت امیرالمؤمنین

توسط علمای یهود

(وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ) ^{۱۱} ای: مَا يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ رُؤْسًا وَهُمْ مِنْ تَكْذِيبِ مُحَمَّدٍ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فِي نُبُوتِهِ وَإِمَامَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ عَتْرَتِهِ؛

^{۱۱} سوره بقره (۲) آیه ۷۸.

﴿وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ یعنی آنچه را که بزرگان و

رؤسای آنها بر آنها

می خوانند از تکذیب محمد صلی الله علیه و آله و سلم در نبوتش، و در امامت علی بزرگ و آقا و سید و سالار تمام عترت پیغمبر.

یعنی این محمدی که آمده و ادعای پیغمبری می کند، دروغ می گوید. آن محمدی که موسی گفت، این نیست؛ آن یک طور دیگر است. با اینکه خودشان می دانند این همان است، اما به عوامشان می گویند: «این محمد دروغ می گوید، این آن نیست، آن محمدی که موسی گفته است و در تورات آمده، غیر از این محمدی است که دارای این صفات است!» در حالی که صفاتی که این محمد دارد، همان صفاتی است که در تورات خودشان هست و موسی هم همین را گفته است! اما اینها می آیند و تورات را بر خلاف آنچه که هست، برای مردم می خوانند!

و هم یقلّدونهم مع أنّه مُحَرَّمٌ عَلَيْهِمْ تَقْلِيدُهُمْ؛ «این عوام از علمایشان تقلید می کنند در حالی که تقلید کردن اینها از علمایشان حرام است.»

﴿فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾؛

«وای بر کسانی که کتابی را با دست خودشان

می نویسند، آن وقت به خدا نسبت می دهند و
می گویند: این برای خداست!»

از پیش خود خبری نقل می کند و به خدا
نسبت می دهد، از پیش خود خبری نقل می کند و
به پیغمبر نسبت می دهد، از پیش خود خبری نقل
می کند و به امام نسبت می دهد؛ می گوید: این
برای امام است، این برای پیغمبر است، این از نزد
خداست!

حضرت امام حسن عسکری می فرماید:

هذا القومُ اليهود؛ «اینها یهودی ها هستند.»

كُتِبُوا صِفَةً زَعَمُوا أَنَّهَا صِفَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَهِيَ خِلَافُ صِفَتِهِ؛

«[علمای آنها] یک صفاتی را از پیغمبر آخر
الزمان می نویسند و می گویند که: صفات پیغمبر
آخر الزمان این طور است! در حالی که این صفاتی
را که

می گویند، خلاف آن صفاتی است که در پیغمبر
و در تورات واقعی است، و خود آنها هم
می دانند!»

وقالوا للمستضعفين منهم: هذه صفة النبي المبعوث في آخر الزمان: أنه طويل، عظيم البدن
والبطن، أهدف، أصهب الشعر - و محمدٌ بخلافه - و هو يجيء بعد هذا الزمان بخمس مائة
سنة؛

«و به مستضعفین مردم خود که از افراد اهل دقت
و مطالعه نیستند، می گویند: صفت پیغمبری که
در آخر الزمان از طرف خدا مبعوث می شود و
موسی خبر بعثت او را داده که او خاتم النبیین

است، این چنین است: قد آن پیغمبر خیلی بلند است، بدنش خیلی بزرگ است، شکمش خیلی جلو آمده است، موهایش مُجَعَّد و فرفری است. درحالی که محمّد به خلاف این صفات است؛ موی پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مجعّد نبوده است، مویشان می ریخته و مسترسل بوده است و شانه می زدند، قد بلند نداشتند و متوسط بودند، بدنشان بزرگ نبوده است و استخوان بندی درشت بوده است، شکم پیغمبر جلو نیامده بود.

و آنها به عوامشان به خلاف می گفتند: آن پیغمبری که موسی گفته است، بعد از پانصد سال دیگر خواهد آمد.»

بقای ریاست بر مردم و رهایی از اطاعت پیغمبر

و امیرالمؤمنین، علّت انکار علمای یهود

چرا علمای یهود این کار را می کنند؟! با اینکه

خودشان می دانند، چرا این کار را می کنند؟!!

و إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَىٰ ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَ تَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَاتُهُمْ، وَ يَكْفُوا أَنفُسَهُمْ مَثْوَنَةً خَدْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ خَدْمَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ خَاصَّتِهِ؛

«علمای یهود که پیغمبر را انکار می کنند و به عوامشان این مطالب را می گویند، برای دو جهت است:

جهت اوّل این است که: ریاستشان بر ضعفای خودشان باقی باشد.»

ریاست می‌کند دیگر! می‌گوید: من عالم هستم و بر شما هم ریاست دارم. ریاست او متوقف است بر اینکه پیغمبر را معرفی نکند؛ چون اگر پیغمبر را معرفی کند، دیگر خودش کنار می‌رود و دیگر خودش رئیس نمی‌شود، پیغمبر رئیس می‌شود و خودش و سایر افراد باید از پیغمبر تبعیت کنند، ولی این نمی‌خواهد از کرسی ریاست خود بگذرد!

و إِنَّمَا أَرَادُوا بِذَلِكَ أَنْ تَبْقَى لَهُمْ عَلَى ضَعْفَائِهِمْ رِيَاسَتُهُمْ، وَ تَدْوَمَ لَهُمْ إِصَابَتُهُمْ؛

«می‌خواهد ریاستشان بر ضعفایشان باقی بماند، و إصاباتی که از ضعف به آنها می‌رسد، دوام داشته باشد.»

«إصابة» یعنی بهره. بهره‌ای که می‌برد، پولی که

می‌گیرد، نذری و نیازی که می‌آورند، کله‌قندی که

می‌آورند، آش رشته‌ای که می‌آورند، کاسه نباتی که

می‌آورند، هدیه‌ای که می‌آورند، گوسفند می‌آورند،

قربانی می‌کنند و... می‌خواهند اینها همیشه و دائماً باشد؛

اما اگر بگویند این پیغمبر آخر الزمان است، همه اینها

بریده می‌شود، دیگر هیچ خبری نیست! این جهت و

فایده اول.

«جهت و فایده دوم اینکه: اگر اینها بگویند: این

پیغمبر حق است، باید مانند سایر مسلمین از

پیغمبر تبعیت کند، باید بیایند و به پیغمبر خدمت کنند.»

باید به مسجد بیایند، باید به جهاد بیایند، باید روزه بگیرند و نماز بخوانند، و هزار زحمت و مصیبت دارد؛ و اینها نمی‌خواهند از آن آقای و شخصیتی که یک عمر کسب کرده‌اند، حالا پایین‌تر بیایند و به پیغمبر و امیرالمؤمنین و اهل بیت و خواص پیغمبر خدمت کنند.

این دو علت موجب شده است که اینها پیغمبر را کتمان می‌کنند، و صفت پیغمبر را خلاف آنچه که در تورات بیان شده است، به مردم و ضعفا خود معرفی می‌کنند. خدا درباره اینها می‌گوید:

فَقَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ﴾^۱

«وای بر آنها از آنچه دست آنها نوشته است، و وای بر آنها از آنچه کسب می‌کنند!» در معنای ویل

ویل دو معنا دارد: یکی به معنای: وای! از یک امری که خیلی خیلی تعجب می‌کنند، می‌گویند: وای بر این کار! این را عرب می‌گوید: ویل.

معنای دیگر ویل: الْوَيْلُ وَاِدٍ فِي جَهَنَّمَ. جهنم

۱ سوره بقره (۲) آیه ۷۹.

درجات دارد، مراتب دارد، درکات دارد، هر جایش
 يك اسمی دارد، يك خاصیتی دارد. شما خیال نکنید اگر
 بخواهید بروید جهنم، شما را می‌برند جهنم! جهنم
 رفتن هم آسان نیست، افراد خاصی باید جهنم بروند؛
 تازه اگر بخواهید به جهنم بروید، شما را که به همۀ
 جاهای جهنم نمی‌برند! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** از همان پل صراط به
 زودی عبور می‌کنید و جهنم را يك تماشایی می‌کنید؛
إِنْ شَاءَ اللَّهُ! اما خود جهنم دارای مقامات و درکات
 است، اسم یکی از درکات جهنم **وَيْلٌ** است؛ **(وَيْلٌ**
لِّلْمُطَفِّينَ) ۱.

حضرت می‌فرماید که خدا در اینجا دو ویل

گفته است:

(وَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا
يَكْسِبُونَ)، من هذه الصِّفَاتِ الْمُحَرَّفَاتِ وَ الْمَخَالَفَاتِ لِصِفَةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ

آله و سلم و علیّ علیه السلام، الشدّة لهم من العذاب في أسوأ بقاع جهنم؛

«وَيْلٌ أَوَّلٌ: وای بر آنها، بر این انحرافات که با
 دست‌های خود و به وسیلهٔ مکتوبات و
 نوشته‌های مختلف، به خورد عوام خود می‌دهند
 و مغز آنها را می‌شویند، و یک‌دسته اباطیل و
 موهومات تحویل مردم می‌دهند و تمام گروه

۱۱ سوره مطفّین (۸۳) آیه ۱.

مردم را رو به ضلالت و گمراهی می‌برند!» این
یک ویل.

و وَيْلٌ لَهُمُ: الشَّدَّةُ فِي الْعَذَابِ، ثَانِيَةً مَّضَافَةً إِلَى الْأُولَى، بِمَا يَكْسِبُونَهُ مِنَ الْأَمْوَالِ الَّتِي يَأْخُذُونَهَا إِذَا تَبَتُّوا عَوَامَّهُمْ عَلَى الْكُفْرِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْحِجَّةِ لِوَصِيِّهِ وَأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَيْلٌ لِلَّهِ؛

«ویل دوّم: بر آنچه که کسب می‌کنند! ویل برای
آن اموالی است که از مردم

می‌گیرند، به واسطه اینکه عوام را بر همان کفر به
پیغمبر و حجّت خدا علی بن ابی طالب برقرار
کردند.»

آنها در مقابل این تبلیغاتشان، از مردم یک
مزدی می‌گیرند و مردم هم خوشحال می‌شوند.
آنها ایمان خودشان را فروخته‌اند، آخر در مقابل
آن از مردم چه می‌گیرند؟! از مردم چه می‌گیرد؟!
یک کاسه نبات می‌گیرند، گوسفند می‌گیرند، یک
فرش می‌گیرند، یک قصر می‌گیرند؛ از اینکه
بالا تر نیست!

علمای یهود منبر هم می‌روند، صحبت هم
می‌کنند، کیف هم می‌کنند، مردم هم شاد
می‌شوند و پول فراوان هم می‌دهند؛ دیگر
نمی‌دانند از جیب مسکین خودشان پول‌های
بی‌جهت دادند و مغزشان شسته شده و خراب

شده است، و یک مشت اباطیل به جای حقایق
تحویل آنها داده شده است! بدبختی از این بالاتر
دیگر چیست؟

تا اینجا تفسیری بود که خود حضرت امام
حسن عسکری علیه السّلام راجع به این آیات
شریفه که درباره علمای یهود و مستضعفین آنها
است، بیان فرمودند.

عَلَّتْ ذَمُّ پروردگار نسبت به عوام یهود به خاطر

پیروی از علمایشان

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

قَالَ رَجُلٌ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِذَا كَانَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ مِنَ الْيَهُودِ لَا يَعْرِفُونَ الْكِتَابَ إِلَّا بِمَا
يَسْمَعُونَهُ مِنْ عُلَمَائِهِمْ لَا سَبِيلَ لَهُمْ إِلَىٰ غَيْرِهِ، فَكَيْفَ ذَمَّهُمْ بِتَقْلِيدِهِمْ وَالْقَبُولِ مِنْ عُلَمَائِهِمْ؛ وَ
هَلْ عَوَامُّ الْيَهُودِ إِلَّا كَعَوَامِّنَا يُقَلِّدُونَ عُلَمَاءَهُمْ؟

حضرت امام حسن عسکری می فرمایند که:

«مردی در مقام سؤال از حضرت امام جعفر
صادق علیه السّلام پرسید: اگر این قوم از یهود
(مستضعفین و عوام یهود) که شما می فرمایید
تورات و کتاب خدا را نمی شناسند، مگر آنچه را
که از ناحیه علمای آنها می رسید و از ناحیه علمای
می شنیدند، و راهی برای آنها به سوی درک واقع
و حقیقت نبود؛ چرا خدا آنها را مذمت کرد که
شما از علمای خود تقلید می کنید و از

علمای خود مطالب را قبول می کنید؟ آنها که
راهی نداشتند، چرا آنها را مذمت کرد؟

همین طور که عوام ما از علمایشان تقلید می کنند،
عوام یهود هم از علمای خودشان تقلید می کنند،
پس چرا عوام آنها گنهکارند؟ و آیا عوام یهود
غیر از عوام ما هستند؟»

این شبهه را حضرت امام حسن عسکری علیه
السّلام از قول مردی [بیان می کنند] که به
حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام اعتراض
می کند و می گوید جواب چیست: عوام که راهی
به درک مطلب ندارند جز آنچه که از علمایشان
می شنوند، پس چرا عوام شیعه مورد مذمت و
گناه نیستند ولی عوام یهود مورد گناه هستند؟ با
اینکه هر دو از علمایشان می شنوند.

فقال عليه السّلام: بين عوامنا و علمائنا و عوام اليهود و علمائهم، فرق من جهة و تسوية من
جهة؛

«حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در
جواب آن مرد گفتند: بین عوام ما و علمای ما و
بین عوام یهود و علمای یهود، از جهتی فرق
است و از جهتی تساوی.»

أما من حيث استَووا: فإنّ الله قد ذمّ عوامنا بتقليدِهم علماءهم كما ذمّ عوامهم؛

«اما از آن جهتی که عوام ما با عوام یهود یکی
هستند و هیچ فرقی ندارند: خدای علیّ اعلیّ
عوام ما را هم از تقلید علمایشان منع کرده است
کما اینکه عوام یهود را از تقلید علمایشان منع
کرده است.»

و أمّا من حيث اُفترقوا فلا؛ «اما از آن جهتی که

عوام ما و عوام آنها فرق دارند: عوام ما مورد مذمت نیستند و عوام آنها مورد مذمت هستند.»
 قال: بَيْنَ لِي يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! «آن مرد به حضرت صادق گفت: این مطلب را قدری برای من شرح بدهید و بیان کنید، ای فرزند رسول خدا!»

حرمت تبعیت از علمای سوء و فاسق

قال عليه السلام: إِنَّ عوامَّ اليهود كانوا قد عَرَفُوا عُلَمَاءَهُمْ بِالْكَذِبِ الصَّراحِ، و بأكلِ الحرامِ و الرِّشَاءِ، و بتَغْيِيرِ الأحكامِ عَن و اجِبِها بالشفاعاتِ و العِنایاتِ و

المُصانعاتِ، و عَرَفُوهم بالتَعْصَبِ الشَّدیدِ الَّذی يُفارقونَ به أديانَهُم، و أتَمُّهم إذا تَعْصَبُوا أزالوا حقوقَ مَنْ تَعْصَبُوا علیه، و أعطوا ما لا یستحقُّه مَنْ تَعْصَبُوا له مِنْ أموالِ غیرِهِم، و ظَلَمُوهم مِنْ أجْلِهِم، و عَرَفُوهم يُقارِفونَ المُحرِّماتِ، و اضطرُّوا بِمعارِفِ قلوبِهِم إلى أنَّ مَنْ فَعَلَ ما یفعلونه فهو فاسقٌ لا یجوزُ أنْ یُصدَّقَ علی الله و لا علی الوسائطِ بَینَ الخلقِ و بَینَ الله؛ فَلِذَلكَ ذَمُّهم لِمَا قَلَدُوا مَنْ قَد عَرَفُوهُ، و مَنْ قَد عَلِمُوا أَنَّهُ لا یجوزُ قبولُ خَبرِهِ و لا تَصَدِیقُهُ فی حِکایتِهِ و لا العَمَلُ بِما یُؤدِّیه إِلَیهِم عَمَّنْ لَمْ یُشاهِدُوهُ، و وَجَبَ عَلَیهِم النَّظَرُ بِأنفُسِهِم فی أمرِ رسولِ الله صَلَّى اللهُ عَلَیهِ و آلِهِ و سَلَّمَ، إذْ كانتِ دلائِلُهُ أوضَحَ مِنْ أنْ تُخْفَى، و أشهَرَ مِنْ أنْ لا تَظَهَرَ لَهُم.

«حضرت صادق علیه السلام می فرماید:

عوام یهود علمایشان را می شناختند که آنها دروغ می گویند، علمایشان دروغ صریح می گویند (می دیدند این عالم در اینجا دروغ گفته است، با این حال دنبالش می رفتند. مگر این عالم واسطه تو و خدا نیست، اگر یک دروغ از او شنیدی، دو مرتبه نمی توانی دنبالش بروی و او را حجّت بین خود و خدا قرار بدهی. او حجّت بین تو و بین شیطان خواهد بود!)

عوام یهود علمای خودشان را به کذب صریح و

به اکلِ حرام می شناختند، مال حرام می خوردند و رشوه می گرفتند، و احکام را از حق و واقعش تغییر می دادند. روی مصلحت‌هایی که به وضع شخصی آنها و موقعیت آنها می افزود، حرام را حلال، و حلال را حرام می کردند. و بعضی‌ها آنها را در امری شفیع و واسطه قرار می دادند و آنها به واسطه آن شفاعت، حکم خدا را تغییر می دادند، مسامحه می کردند، پایین می آمدند، مدافعه می کردند، سست می گرفتند، و به بعضی از عنایات و جهات، حکم خدا را تغییر می دادند. عوام یهود می فهمیدند که علمایشان این طور هستند و این را درک می کردند. (حالا عوام یهود از تورات خبر ندارد و از واقع صفات پیغمبر که در تورات است خبر ندارند؛ اما آیا این را هم نمی فهمد که این آدم دروغ‌گویی است و این کار و آن کار را کرده است؟! اینها را می فهمیدند!)

و علاوه بر این می فهمیدند که این علمایشان یک تعصب شدیدی دارند که به واسطه آن تعصب شدید دینشان را زیر پا می گذارند. (وقتی آن تعصب گُل می کند و آن حمیت جاهلیت بروز می کند، دیگر دقت به امر دین ندارد که کلامشان جزء دین محسوب شود؛ می گوید: آن مرام و عقیده و کلام من باید به کرسی بنشیند!) این

جهت دوّم.

جهت سوّم: عوام یهود می دانستند که این علما وقتی بر علیه کسی تعصّب پیدا می کنند و با کسی بد می شوند، ریشه او را می کنند و نمی گذارند حقوق واجبه او به او برسد؛ و به کسی که نظر مرحمت دارند، بیش از مقدار او به او می دهند و به او بیشتر عنایت می کنند و بیشتر دست بر سر او می کشند و بیشتر از اموال به او می دهند؛ از اموال کی؟! از اموال افرادی که باید این اموال به آنها برسد، امّا به ظلم و عدوان به شخصی می دهند که از اطرافیان خودشان است؛ به آنها ظلم می کنند برای رسیدگی به کسانی که با اینها رفاقت دارند.

جهت چهارم: ”عَرَفُوهُمْ يُقَارِفُونَ الْمُحَرَّمَات“ اینها می دیدند که علمایشان کارهای حرام انجام می دهند، در شریعت خودشان حرام بین انجام می دهند!

وقتی این طور شد، این عوام یهود مجبور و مضطربند به آن ادراکی که خدا به آنها و به وجدان بیدار آنها داده است، مراجعه کنند و بگویند: ما نباید افرادی را که عملشان این طور است، واسطه بین خود و خدا بگیریم. امّا اینها به آن وجدان خودشان نگاه نکردند و به ادراک خودشان توجه نکردند و عقل خود را مخفی کردند، پا روی

درک خود گذاشتند و کورکورانه دنبال علمایشان رفتند.»

این عبارت معجزه است ها!

وَ اضْطَرُّوا بِمَعَارِفِ قُلُوبِهِمْ إِلَىٰ أَنْ مَن فَعَلَ مَا يَفْعَلُونَهُ فَهُوَ فَاسِقٌ، لَا يَجُوزُ أَنْ يُصَدَّقَ!

«خدا اینها را مجبور و مضطر کرد به ادراک باطن و دل خود که اینها

بفهمند: کسی که فعلش این طور است، فاسق است و جایز نیست که انسان او را مصدق قرار بدهد بر خدا، و او را مصدق قرار بدهد بر وسائلی که بین خلق و خدا است.

پس به این جهت خدای علیّیّ اعلیّیّ مذمت کرد آن کسانی را که می‌دانند: قبول خبر از این علما و تصدیق حکایت‌هایشان جایز نیست، و عمل کردن به آنچه که آنها خبر می‌دهند از پیغمبر و امام و آن کسانی که انسان آنها را ندیده است، جایز نیست.

انسان باید به واسطه، مطمئن باشد. واسطه هم که فاسق است و فاجر است و کاذب؛ پس او به واسطه یک فاسق فاجر به کلام پیغمبر و امام عمل می‌کند. این را عوام درک می‌کنند، اما به دنبالش نمی‌روند، و باز هم کورکورانه روی همان روشی که رفته‌اند می‌روند. بر این عوام واجب است که با همان معارف قلب خود و

ادراکات واقعی خود، بر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر کنند؛ چون دلایل خدا واضح تر است از اینکه مخفی بشود، و مشهورتر و روشن تر است از اینکه بر آنها آشکار نشود. این عیب عوام یهود است که خدای علیّ اعلیّ آنها را مذمت می کند.»

مذمت عوام امت پیغمبر در تبعیت از علمای

سوء

و كذلك عوامُ أُمَّتِنَا إِذَا عَرَفُوا مِنْ فُقَهَائِهِمُ الْفُسُقَ الظَّاهِرَ، وَ الْعَصِيَّةَ الشَّدِيدَةَ، وَ التَّكَالِبَ عَلَى حُطَامِ الدُّنْيَا وَ حَرَامِهَا، وَ إِهْلَاكَ مَنْ يَتَعَصَّبُونَ عَلَيْهِ وَ إِنْ كَانَ لِإِصْلَاحِ أَمْرِهِ مُسْتَحِقًّا، وَ بِالْتَرَفْرِفِ بِالْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ عَلَى مَنْ تَعَصَّبُوا لَهُ وَ إِنْ كَانَ لِلْإِذْلَالِ وَ الْإِهَانَةِ مُسْتَحِقًّا؛ فَمَنْ قَلَّدَ مِنْ عَوَامِنَا مِثْلَ هَؤُلَاءِ الْفُقَهَاءِ فَهُمْ مِثْلُ الْيَهُودِ الَّذِينَ ذَمَّهُمُ اللَّهُ بِالتَّقْلِيدِ لِفُسَقَةِ فُقَهَائِهِمْ.

«اما عوام امت ما، اگر از فقهای خودشان فسق ظاهر دیدند، می گویند: فسق ظاهر می کند، و بر ادراکات خود عصبیت شدید دارد، و بر حطام دنیا و مال دنیا و بر حرام خدا چنگ می زند، و به دنیا و به ریاست متوجه است. (از آقای [و ریاست] خیلی کیف می کند، از مال حرام خیلی کیف می کند.) و هم چنین دوست دارد کسی را که از او بدش می آید، هلاک کند، اگرچه آدم خوبی باشد و سزاوار باشد که انسان امر او را اصلاح کند. و کسی که از او

خوشش می آید، و لو آدم بد و فاسق و فاجری باشد، چون از او خوشش می آید، به او احسان و

برّ می کند، به او و به زن و بچه‌اش می رسد، خانه برای او می خرد، ترفرف می کند. (ترفرف می دانید چیست؟ مرغی مثل باز یا عقاب که می خواهد روی زمین بنشیند، قبل از اینکه روی زمین بنشیند، مدام به شکل دایره دنبال صید خودش پر می زند؛ این را می گویند رفررف الصید.) یعنی: این عالم نسبت به آن کسی که نظر رحمت دارد و می خواهد به او برسد، تمام اطراف و جوانب او را تماشا می کند که مبادا از او برنجد؛ به او رسیدگی می کند، مال می رساند، چه می کند و چه می کند... تا اینکه از دست او آزرده نشود و از آن عالم حمایت کند. با اینکه آن شخص یک آدم فاسق و فاجری است!»

و لِلْإِذْلَالِ وَالْإِهَانَةِ مُسْتَحِقًّا؛

«سزاوار است این عالم او را ذلیل کند، اهانت کند و دور کند؛ اما این کار را نمی کند، او را نزدیک می کند!»

پس هر کسی از عوام ما که از مثل این فقها تقلید کند، مثل عوام یهود هستند که خدای علیّ اعلیّ آنها را به واسطه تقلید کردن از فسقه فقهایشان ذمّ می کند.»

این از آن جهتی است که حضرت فرمود: عوام ما و عوام یهود یکسان هستند؛ و همان طور که آنها مسئول هستند، اینها هم مسئول هستند،

فرق نمی کند. عوام شیعیان ما همه مُصاب نیستند و همه هر کاری بکنند، بهشتی نیستند! خداوند علیّ اعلیٰ روی ادراک باطن و نسبت به معرفتی که خودش به هر کس داده، او را مؤاخذه می کند؛ کجا رفتی و دستت را به چه کسی دادی؟

اینها فرمایشات حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام در جواب آن مرد است، که حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام نقل می کند.

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ» این

جمله قسمتی از این روایت است که فقهاء نقل می کنند. اصل روایت را برایتان خواندم:

اختلاف مراتب علما

فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ؛ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ؛

«اما آن دسته از فقهای که نفس خود را از شهوات و غفلات و از خلاف رضای خدا نگاه می دارند و دندان روی جگر می گذارند، و ترک نفس می کنند و دنبال شهوت، ریاست، آقایی، مال طلبی و اینها نمی روند؛ دین خدا را هم حفظ می کنند، و مخالفت هوای نفس خود انجام می دهند و سر تا پا مطیع امر مولایشان هستند (که خدا چه گفته است، پیغمبر چه گفته است، امام چه گفته است، به آن عمل کنند و از خودشان

اجرا نکنند.) بر عوام واجب است و بر عهده

عوام است که از این دسته فقها تقلید کند.»

و ذلك لا يكون إلا بعض فقهاء الشيعة، لا جميعهم؛ «و این افراد نیستند مگر بعضی از فقهای شیعه، نه همه فقهای شیعه.»

فإنه من ركب من القبائح و الفواحش مراكب فسقة العامة، فلا تقبلوا منا عنه شيئاً و لا كرامة؛

«دسته‌ای از فقها را می‌بینیم که کارهای بد و

وقایح و فواحش انجام می‌دهند؛ مانند فسقه از

عامه و مانند علمای سنی که کارهای زشت انجام

می‌دهند. اگر دیدید بعضی از فقهای شیعه هم در

روش مثل آنها هستند، از آنها مطلبی را که از ما

نقل می‌کنند، قبول نکنید، و آنها کرامت و بزرگی

ندارند و اصلاً حرفشان در نزد شما احترام نداشته

باشد!»

اقسام افرادی که از ائمه کسب علم کرده‌اند

و إنما كثر التخليط فيما يُحمَلُ عنّا أهل البيت لذلك؛ لأنّ الفسقة يتحمّلون عنّا فيحرّفونه بأسره بجهلهم، و يَضَعون الأشياء على غير وجهها لقلّة معرفتهم.

اینجا دیگر حضرت امام جعفر صادق علیه

السّلام ناله‌اش بلند است و می‌فرماید:

«ما از دست این مردم چه کار کنیم؟ واقعاً ما را

خسته کرده‌اند! مردم [در برابر] این علوم صافی،

این اسرار، این حکم و این آیاتی که ما برای آنها

بیان می‌کنیم، چند دسته‌اند:

دسته اول: دسته جهله هستند که می‌آیند و این

علوم را از ما می‌گیرند و تحریف می‌کنند و

برمی گردانند و احکام و اشیاء را بر غیر وجه خود قرار می دهند و به خورد مردم می دهند. ”لِقَلَّةٍ معرفتہم“؛ معرفتشان کم است، اینها اشخاصی هستند که غرضی ندارند، ولی معرفتشان کم است. افرادی هستند که احکامی را از ما می گیرند، ”بأسره“ و بجمیعها تحریف می کنند و برای مردم نقل می کنند. از ما یک مطلبی می شنوند و با افکار خودشان مخلوط می کنند و می گویند: حضرت صادق این طور گفت! درحالی که ما بیزاریم از آنچه که به ما نسبت می دهند.»

و آخرون یَتَعَمَّدُونَ الكِذْبَ عَلَيْنَا لِيَجْرُوا مِن عَرْضِ الدُّنْيَا مَا هُوَ زَائِدُهُمْ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ؛

«دسته دوّم: دسته دیگر مردمانی مُغرض، فاسق، فاجر، ناصبی و دشمن ما هستند - مانند بسیاری از اهل تسنّن - که عمداً به ما دروغ می بندند؛ برای اینکه به یک حُطامی از حطام های دنیا و به یک عَرْضی از عَرْض های دنیا برسند. این عرض های دنیا آنها را به واسطه افعالشان - مثل این دروغ - به نار جهنّم نزدیک تر می کند. (مثلاً دروغ می گویند تا از دربار معاویه رشوه بگیرند.)»

ضرر علمای منافق صفت بر شیعیان، از لشکر

یزید بر امام حسین علیه السّلام، بیشتر است

و مِنْهُمْ قَوْمٌ نُّصَابٌ - لَا يَقْدِرُونَ عَلَى الْقَدْحِ فِينَا - يَتَعَلَّمُونَ بَعْضَ عُلُومِنَا الصَّحِيحَةَ، فَيَتَوَجَّهُونَ بِهِ عِنْدَ شِيعَتِنَا، وَيَتَّقِصُونَ بِنَا عِنْدَ نُّصَابِنَا؛ ثُمَّ يُضِيفُونَ إِلَيْهِ أضعافَ و أضعافَ

أضعافه مِنَ الأكاذيبِ علينا التي نحنُ بُرَاءٌ منها، فَيَتَقَبَّلُهُ المُسْتَسْلِمُونَ مِنْ شِيعَتِنَا عَلَى أَنَّهُ مِنْ
عِلْمِنَا، فَضَلُّوا وَ أَضَلُّوا. وَ هُمْ أَضَرُّ عَلَى ضَعْفَاءِ شِيعَتِنَا مِنْ جَيْشِ يَزِيدَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ
عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابِهِ!

«دسته سوّم: جماعتی هستند که نمی توانند به ما

ایراد کنند و به ما نسبت بدی و نسبت دروغ

بدهند؛ (اگر به ما نسبت دروغ بدهند، از آنها

خریدار ندارد. اگر بگویند حضرت صادق دروغ

گفت یا فلان کار را کرد، کسی از آنها نمی پسندد!

در یک جایی هستند که همه حضرت صادق را

می شناسند؛ یک جای دورتری نیست که بتوانند

هر چه می خواهند از طرف حضرت

دروغ بگویند؛ یک جایی است که مردم حضرت

را می شناسند و آنها نمی توانند به حضرت صادق

و ائمه دروغ ببندند.)

اینها پیش ما یا شاگردان ما می آیند و بعضی از

علوم صحیحۀ ما را تعلّم می کنند. وقتی این علوم

صحیحۀ شیعه را تعلّم کردند، پیش شیعیان

می روند و نقل می کنند که ما از حضرت صادق

این طور شنیدیم و آن طور شنیدیم؛ بعد اینها در

نزد شیعه موجّه می شوند و می گویند: راوی

حدیث است! این از یک طرف. اما پیش دشمنان

ما می روند و این مطالبی را که نقل کردیم، با کم

و زیادش تحویل آنها می دهند و از آنها رشوه

می گیرند. دو پهلو کار می کنند؛ در نزد عوام

شیعه خودشان را عالم متقی صد در صد جلوه می دهند، و در نزد دشمنان ما خودشان را [طور دیگری] جلوه می دهند و می گویند: من که پیش حضرت صادق می روم برای این است که اسرار آنها را دریاورم و بر علیه آنها کتاب بنویسم، نه اینکه حرف آنها را قبول دارم.

مطالب را از ما خوب می گیرند، سپس به آنچه از ما گرفتند اضافه می کند أضعاف (چندین برابر) و أضعافاً أضعاف (چندین برابر برابر)، از دروغ‌هایی که بر ما می بندند و ما بریء هستیم! و این دروغ‌ها را با علوم صحیح ما مخلوط می کنند، دو کلمه حق می گویند و چهارتا باطل، که کسی نتواند جدا کند و با هم اشتباه شود. آن وقت مردمان بیچاره و مُستَسَلِمون از شیعیان ما حرف‌های اینها را قبول می کنند. می گویند: او قال الصادق می گوید، لذا حرف‌های اینها را قبول می کنند؛ بنابراین خیال می کنند که همه حرف‌هایشان از علوم ماست!

پس خود این جماعت همه گمراه می شوند و جماعت مردم را هم گمراه می کنند. این علما أضرّ هستند؛ یعنی ضررشان بیشتر است بر ضعفای شیعه ما، از ضرر جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش؛ چه اندازه جیش یزید بن معاویه بر حسین بن علی و اصحابش

ضرر داشت، اینها ضررشان بیشتر است!»

فَاتَّهُمْ يَسْلُبُونَهُمُ الْأَرْوَاحَ وَالْأَمْوَالَ، وَهُؤُلَاءِ عُلَمَاءُ السَّوِّءِ النَّاصِبُونَ الْمُتَشَبِّهُونَ بِأَتَمِّهِمْ لَنَا مُوَالُونَ وَلِأَعْدَائِنَا مُعَادُونَ، وَيُدْخِلُونَ الشُّكَّ وَالشَّبْهَةَ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيَعَتِنَا، فَيُضِلُّونَهُمْ وَيَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْقَصْدِ الْحَقِّ الْمُصِيبِ.

چرا ضرر اینها بر امت بیشتر است از جیش

یزید بن معاویه بر امام حسین و اصحابش؟

«برای این جهت که: آنها آمدند ارواح حسین بن

علی و اصحابش را بردند و اموال را غارت

کردند؛ اما این علمای سوء که ناصبی و دشمن ما

هستند، احکام را تغییر می دهند و خودشان را

شبيه دوستان و موالیان واقعی ما می کنند، و

این چنین به مردم نشان می دهند که اینها موالی با

ائمّه هستند، نشان می دهند که دشمن دشمن

اهل بیت هستند، اما مطالب بیجا و غلطی را با

شک و شبهه و با نهایت تردستی در قلوب

ضعفای شیعه ما داخل می کنند، پس آنها را

اضلال می کنند و از قصد حق گمراه می کنند،

یعنی آنها از اراده راه حق - که مسبب است تا

انسان را به واقع برساند - منع و جلوگیری

می کنند و نمی گذارند که این بیچاره ها راه پیدا

کنند.»

کیفیت هدایت و دستگیری خداوند از طالب

واقعی راه حق

لَا جَرَمَ أَنْ مَنْ عَلِمَ اللَّهَ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هُؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا يَرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَتَعْظِيمَ وَلِيِّهِ، لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمَتَلَبِّسِ الْكَافِرِ.

وقتی اینها به جان مردم می‌افتند، هریک از مردم را به این طرف و آن طرف می‌برند، و مردم هم دلشان می‌خواهد و به دنبالشان می‌روند و به معارف قلوبشان مراجعه نمی‌کنند!

«اما اگر در بین مردم آدم دل‌سوخته‌ای باشد، آدمی که طالب حق باشد و به دنبال امامش بگردد، و حکم واقعی خدا گمشته‌ او باشد و بخواهد آن را به دست بیاورد؛ لا جرم آن افرادی که خدا بداند آنها در قلبشان قصدی ندارند الا اینکه دین خود را حفظ کنند و اطاعت ولیّ خدا را ترک نکنند، خدا این افراد را در دست این علمای متلبّس کافر باقی نمی‌گذارد و بیرونشان می‌آورد.»

و لکنّه یُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ؛
«یک مؤمنی را می‌گمارد که آنها را از بین این علمای سوء بیرون بکشد و راه صلاح را به آنها تعلیم کند.»

ثُمَّ يُوفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ؛ «آن وقت خداوند علیّ
أَعْلَىٰ أَنْ عَوَامٍ رَأَاهُم مَوْفِقٌ مِمَّنْ كُنْتُ مِنْهُمْ مِنْ مُؤْمِنٍ
حرف بشنود.»

فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ؛ «و نتیجه
این است که خداوند علیّ اَعْلَىٰ برای آن مؤمن
خیر دنیا و آخرت را جمع کرده است.»

و يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنَا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ
الْآخِرَةِ؛ «و در آن کسی که می خواست گمراه کند
(آن علمای سوء)، لعن دنیا و آخرت را جمع
کرده است.»

خوب توجه کردید؟!

صفات بدترین علمای امت

ثُمَّ قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ: "أَشْرَارُ عِلْمَاءِ أُمَّتِنَا الْمُضِلُّونَ عِنَّا،
الْقَاطِعُونَ لِلطَّرِيقِ إِلَيْنَا، الْمُسَمِّونَ أَضْدَادَنَا بِأَسْمَائِنَا، الْمُلقَّبُونَ أُنْدَادَنَا بِألقَابِنَا، يُصَلِّونَ عَلَيْهِمْ
وَ هُمْ لَلْعَنِ مُسْتَحِقُّونَ، وَ يَلْعَنُونَا وَ نَحْنُ بِكِرَامَاتِ اللَّهِ مَعْمُورُونَ، وَ بِصَلَوَاتِ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ
مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ عَلَيْنَا عَن صَلَوَاتِهِمْ مُسْتَعْنُونَ.»

«سپس حضرت صادق علیه السلام فرمودند که:

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
فرموده‌اند:

شروترین و بدترین علمای امت ما آن کسانی
هستند که مردم را از راه خدا منحرف می‌کنند،
مردم را از ما منحرف می‌کنند، رابطه مردم را با
خانه پیغمبر و امام می‌بندند.»

[علمای سوء می‌گویند]: کلام پیغمبر را

شنیدی، دیگر برو عمل کن، چرا هر روز
می‌خواهی بروی خانه پیغمبر؟! پیغمبر از دار دنیا
رفت و کتاب و سنت گذاشت! دیگر این علی
کیست؟! یکی از افراد مردم است که سؤال کرده
و روایات را از پیغمبر جمع کرده است! او چه
کرده است؟!

این اشرار علمای امت من هستند!

القاطعون للطُّرُق إلینا؛ «راهی را که مردم می‌خواهند با ما باز کنند، اینها می‌آیند می‌برند.»
المُسَمَّون أضدادنا بأسمائنا؛ «اسم ما را بر ضدّ ما می‌گذارند.»

اسم ما چیست؟ امیرالمؤمنین! اسم امیرالمؤمنین را روی ضدّ ما و دشمن ما می‌گذارند. اسم ما چیست؟ ولیّ الله! به آن دشمن ما می‌گویند: ولیّ الله؛ به او می‌گویند: امیرالمؤمنین؛ به او می‌گویند: حاکم عدل؛ به او می‌گویند: فلان....

المُلَقَّبون أندادنا بألقابنا؛ «أندادِ ما را که شریک ما هستند (شریک در اینجا یعنی مخالف نه شریکِ موافق)، به اسماء ما لقب می‌دهند.»

«بر آنها صلوات می‌فرستند، تعریف می‌کنند، تمجید می‌کنند، خطبه می‌خوانند؛ درحالتی که آنها مستحقّ لعن هستند! به ما لعن می‌کنند و ما را تکذیب می‌کنند، درحالتی که ما مستحقّ صلوات هستیم و به کرامات خدا مقرونیم و به او نزدیک‌تریم.»

اما ما به اینها چه احتیاجی داریم؟ صلوات خدا و سلام ملائکه مقربین بر ماست! وقتی خداوند علیّ اعلیّ و ملائک مقربین بر ما صلوات می‌فرستند، دیگر ما از صلوات آنها مستغنی

هستیم. (صلوات آنها اگر بر ما باشد به درد

خودشان می خورد نه به درد ما!)»

بعد از ائمه، علمای صالح بهترین افراد روی

زمین اند

ثم قال: «قيل لأئمة المؤمنين عليه السلام: من خير خلق الله بعد أئمة الهدى، و مصابيح الدجى؟ قال: «العلماء إذا صلحوا.»»

حضرت صادق علیه السلام بعد از اینکه این

روایت و این روایات اخیر را از رسول خدا نقل کردند، فرمودند:

«از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد: بعد از ائمه هدی بهترین افراد روی زمین چه کسانی هستند که آنها چراغ‌های هدایت بشوند؟

حضرت فرمود: آنها علما هستند اگر صالح باشند. عالم صالح چراغ راه هدایت مردم است.»

علمای فاسد شرار خلق خدا هستند

«قيل: فَمَنْ شَرُّ أَوْلِيَاءِ خَلْقِ اللَّهِ بَعْدَ إِبْلِيسَ وَفِرْعَوْنَ وَنَمْرُودَ، وَبَعْدَ الْمُتَسَمِّينَ

بِأَسْمَائِكُمْ، الْمُتَلَقِّينَ بِأَلْقَابِكُمْ، وَالْآخِذِينَ لِأَمَكِيَّتِكُمْ، وَالْمُتَأَمِّرِينَ فِي مَمَالِكِكُمْ؟

قال: «العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للإباطيل، الكاتمون للحقائق، وفيهم قال الله عزوجل: ﴿أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ * إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا﴾»^۱

«از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال کردند: پس بیان بفرمایید که بدترین خلق خدا بعد از ابلیس و نمرود و فرعون و بعد از آن

^۱ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۹ و ۱۶۰.

اشخاصی که اسماء شما را به خود نسبت می دهند و خود را امیرالمؤمنین می دانند و القاب شما را گرفتند و دزدیدند، و بعد از آن کسانی که شما را از خانه های خود بیرون کردند و مکان های شما را غضب کردند، و بعد از آن کسانی که در ممالک شما امر و نهی می کنند؛ شرارترین خلق خدا بعد از آنها کیست؟

امیرالمؤمنین فرمودند: علما هستند اگر فاسد بشوند. علمای فاسد شرار خلق خدا هستند؛ چون آنها به جای بیان حقایق، اباطیل را اظهار می کنند و اظهار باطل می کنند؛ و به جای بیان حقایق، حقایق را مکتوم می دارند، می دانند اما نمی گویند و مخفی می کنند. خدای عزوجل درباره آنها فرموده است:

(أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعْنُونَ)؛ «این افراد را خدا لعنت می کند، و لعنت کنندگان هم آنها را لعنت می کنند.»^۱

واقعاً این روایتی است که اگر به قیمت طلا

باشد، انسان باید آن را با آب طلا بنویسد. اما اگر انسان

[در مقام تعریف بگوید]: «این روایت این قدر قیمت

^۱ جهت اطلاع بیشتر بر تفسیر این روایت شریف رجوع شود به ولایت فقیه، ج ۲، ص ۸۳ - ۹۹.

دارد که آن را باید با آب طلا بنویسیم» این روایت را تعریف نکرده است، بلکه طلا را تعریف کرده است نه روایت را! روایتی که باید با طلا بر روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشت، یا «أَنْ يُكْتَبَ بِالنُّورِ عَلَيَّ خُدُودَ الْحُورِ» یعنی با نور روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشت. اگر این روایات با نور به روی گونه‌های حوریه‌های بهشتی نوشته بشود، آن حوریه شرف پیدا کرده است و آن نور شرف پیدا کرده است، نه این مطالب! إِنْ شَاءَ اللَّهُ امیدواریم که این مطالب را خداوند عَلِيٍّ أَعْلَىٰ با آن نور حقیقت خودش در قلب‌های ما و در سِرِّ ما بنویسد، و ما را [در حریم خود] وارد کند. و تعمق کنیم تا این روزهای دنیای ما همین‌طور نگذرد، که دست بلند کنیم و ببینیم دستمان خالی است، عمرمان گذشت و کاری نکردیم و همین‌طور امروز به امید فردا، فردا به امید پس فردا، و امروز به امید دیروز و فردا به امید امروز! این غلط است.

واقعاً اگر ما امروز از حضرت امام حسن
عسکری علیه السّلام، پدر امام زمان بخواهیم

عیدی ما را فقط فهمیدن حقایق همین روایتی که از آن حضرت برای ما بیان شده است قرار بدهد، برای ما کافی است. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** امیدواریم که عیدی ما را همین قرار بدهد. عیدی، عیدی مادّی نیست!! عیدیِ ما درجات و مراتب دارد؛ با این کارها همین طور به ما عیدی می دهند، می دهند، می دهند تا آنجایی که آن عیدی از همه عیدی‌ها بالاتر است!

امیدواریم که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خداوند از آن عیدی‌ها نصیب ما کند، و ما را از شیعیان خُلّص حضرت امام حسن عسکری قرار بدهد. و در احوالمان، در اقوالمان، در اهدافمان، در مطالباتمان، در افعالمان، هوی و هوس و خیالات باطل و اوهام و تکالب به دنیا و مال‌طلبی و زیاده‌طلبی و حُبّ ریاست و حُبّ شخصیت و هرچه را که ما را از راه خدا دور می کند، در ما قرار ندهد؛ و آنچه را هم که در ما هست، به برکت این خاندان، بزداید و بسوزاند و برد و ما را وارد در عالم نور کند، از آنجا هم وارد در عالم نور دیگر؛ **(نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَلَ لِلنَّاسِ)**!

پنج صلوات ختم کنید!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ